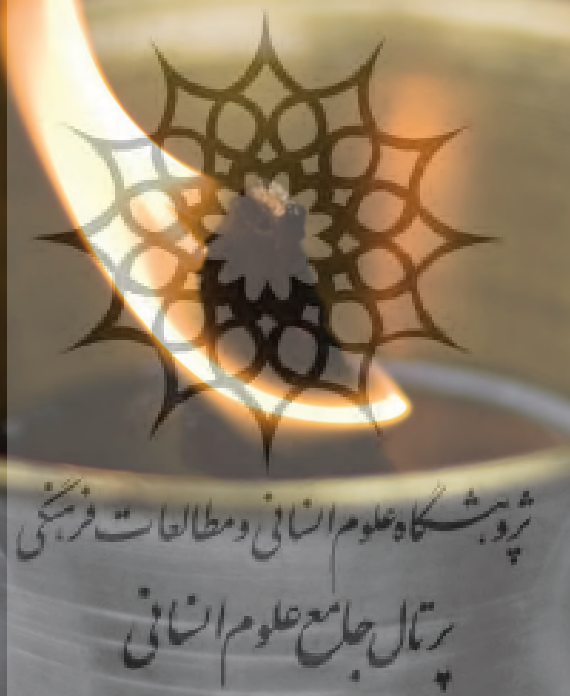


زبانِ توحید

وجہ حکمے زبان و ادب فارسی و امکان تجدیدِ تفکر

سہ ماہیہ علمی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ادب

زبان فارسی برحسب تقدیر خجسته‌ی تاریخی خود در دوره‌ای به یک اعتلای خاص معنوی رسیده و وجود ولوی و عرفانی اسلام را متجلی ساخته است. افکار بلند و اندیشه‌های والای شاعران و عارفان و ادیبان و متفکران، پشتوانه‌ای غنی و بی‌همتا و سرچشمه‌ای هستی‌بخش برای تحولات گوناگون فرهنگی ایرانیان بوده و همواره خواهد بود. زبان و ادب فارسی، نشان معرفت دینی و هویت انسانی مردم ایران است. اما زبان فارسی در سیر تاریخی خود سه دوره‌ی تحول، اعتلا و افول را داشته است و اکنون در شرایطی بحرانی خود به سر می‌برد. بحران زبان، بحران تفکر است و این بحران امروزه بیش از هر زمان دیگری متوجه زبان فارسی است. فقط گذر از این بحران و احیاء تفکر است که نیل به یک نوزایی اصیل فرهنگی را امکان‌پذیر می‌سازد. امکان آینده‌ی زبان فارسی، امکان تجدید تفکر اصیل در میان ایرانیان است.

سیر تاریخی زبان فارسی

زبان و ادب فارسی، آیین‌های است که حکمت معنوی ایران اسلامی در آن تجلی کرده است. در این زبان، حقایقی به بیان آمده‌اند که جنبه‌ی ازلی و ابدی داشته و در جهت جریان عمومی خلقت، راهنما و راهگشای انسان به سر منزل مقصود بوده‌اند. وقتی که دو زبان فارسی دری و عربی، بنابر تقدیر تاریخی خود به یکدیگر رسیدند، دارای پیوند اولین، عمق دیرینه، و تقدس ماهوی بودند. این ارتباط تاریخی، تقدیر خجسته‌ی زبان فارسی بود، چون به واسطه‌ی زبان عربی و تفکر اسلامی تحول بزرگ خود را آغاز کرد و به یک اعتلای خاص معنوی رسید. زبان فارسی، رجوعش به وحدت و اولیت است. به همین جهت در مقام جمع، وجود ولوی و عرفانی اسلام را متجلی ساخته است. زبان فارسی، به عنوان یک زبان مقدس، ذاتا زبان اجمال است تا تفصیل، زبان معنائست تا مفهوم، زبان اشارت است تا عبارت، و زبان شعر است تا نثر.

میراث پر مایه‌ی زبان و ادب فارسی حاصل شور و اندیشه‌ی عالمان، عارفان و شاعرانی است که جان خردمند و طبع سخنور داشتند. این بزرگان با سخنر بیان و لطف کلام خود، زبان و تفکر قوم ایرانی را به اوج و اعتلای خود رساندند. در آن اوج، چند تن از این بزرگان، نظر به اسماء حسنی داشته و زبان آن‌ها همچون آینه، در باغ سرسبز بی‌منت‌های عشق را به روی انسان ایرانی گشوده است. بدیهی است که به قول همین بزرگان، چنین زبانی نتیجه‌ی حال بوده نه ثمره‌ی فال، از عیان بوده نه از بیان، از اسرار بوده نه از تکرار و از جوشیدن بوده نه از کوشیدن. در این ساحت، افکار بلند و اندیشه‌های والای آن‌ها نه تنها از باد و باران و گردش روزگار گزند ندیده است، بلکه پشتوانه‌ای غنی و بی‌همتا و سرچشمه‌ای هستی‌بخش برای تحولات گوناگون فرهنگی ملت ایران بوده و خواهد بود. زبان و ادب فارسی،

نشان معرفت دینی و هویت انسانی مردم ایران است. سیر تحول، اعتلا و افول معنوی زبان و ادب فارسی یک سیر تاریخی است. این تاریخ، تقدیری دارد که گویای ذات، قبض و بسط معنوی، و امکانات و محالات آن است. براین مبنا، تقدیر زبان یک ملت، زبان تقدیر اوست. در عالم، بخت هر چیز تابع وقت آن است. لذا، زبان نیز تابع زمان است. زمان فانی را زبانی است مجازی و تهی از معنا، در حالی که زمان باقی را زبانی است حقیقی و بامعنا. به این لحاظ، تاریخ مقدس را زبانی مقدس است و تاریخ نامقدس را زبانی نامقدس. زبان فارسی نیز در اوج و اعتلای خود یک زبان مقدس است، در حالی که در دوران افول و انحطاط خود یا یک زبان شبه‌مقدس است و یا خالی از تقدس.

زبان و فلسفه‌ی قرن بیستم

در عصر حاضر، توجه به زبان و حقیقت آن چنان فزونی یافته که در غرب، فلسفه‌ی قرن بیستم میلادی را فلسفه‌ی زبان نامیده‌اند. این توجه، در موارد مهم خود جنبه‌ی پدیدارشناسانه و حکمی داشته و بر این امر صحنه گذاشته است که ظهور عالم با زبان و در زبان امکان‌پذیر است. زبان، خانه‌ی وجود است و انسان اصیل و شاعر نیز که مقیم خانه‌ی وجود است، با تفکر خود حافظ این اقامت محسوب می‌شود. ماهیت قیام در عالم با چنین اقامت و سکنی‌گزینی مشخص می‌گردد. انسان نسبتی خاص با وجود دارد. این نسبت با زبان متحقق می‌شود. زبان، بالذات شعر است و انسان به واسطه‌ی زبان به ندای وجود پاسخ می‌دهد. پس نوع مواجهه‌ی انسان با وجود، عین مواجهه‌ی او با زبان است. در این میان، انسان محکوم به زبان است و از طریق تفکر، کلمات ناگفته‌ی وجود به زبان در می‌آیند. زبان ذاتا یک وسیله‌ی ساخته‌ی بشر نیست، بلکه با مبدأ عالم و آدم پیوند داشته و با ذات اشیا نیز ارتباط دارد. وقتی انسان ادعا کند که زبان را اختراع کرده، این ادعا عین انحطاط و دوری او از دانش محسوب می‌شود. چون انسان محکوم به زبان است و زبان بر آدمی غالب است، زبان است که انسان را شایسته‌ی انسان بودن می‌کند. به عبارت دیگر، انسان از طریق زبان ذات خود را بازمی‌یابد. زبان شیئون مختلف دارد، اما مهم‌ترین شأن آن ایجاد ارتباط میان انسان‌ها نیست، بلکه متجلی ساختن حقیقت است؛ حقیقتی که در عین ظهور مستور است. زبان نفسانی بشر معطوف به مفهوم است و نه معنا. در اینجا مفهوم دشمن معناست، همچنانکه پوست در برابر مغز و مجاز در برابر حقیقت قرار می‌گیرد. لذا در ساحت معنا، این انسان نیست که سخن می‌گوید، بلکه زبان است که در انسان سخن می‌گوید.

اصولا طرح این مسائل در حوزه‌ی تفکر هرمنوتیکی غرب جنبه‌ی تاریخی دارد و نشانه‌ی پایان یک دوره و آغاز دوره‌ای دیگر است. هرمنوتیک به معنی زندآگاهی و کشف‌المحجوب است و زبان آن زبان تفسیر و تأویل و تذکر است. در این حوزه، اهمیت زبان به خاطر احساس بی‌زبانی بشر امروز است که از آن به بی‌خانمانی تعبیر می‌شود. بنا به تفسیر مارتین هیدگر، تقدیر تاریخی غرب که تقدیر بسط فلسفه‌ی مابعدالطبیعه بوده، در پایان خود حجاب وجود و حجاب زبان گشته است. چون تاریخ غرب، تاریخ استار

کنونی، زبان ما را نزنند و منحط می‌سازد. این امر شدیدترین خطر هاست. راه‌هایی از آن در گرو همین خانه‌تکانی و خودآگاهی و دل‌آگاهی تاریخی است.

تاریخ کنونی ما تاریخ خوف و رجا است. با این همه، در این تاریخ پرفراز و نشیب که مشخصه‌اش انقلاب اسلامی است، امکان بالقوه‌ی تجدید تفکر اصیل دینی و تجدد زبان و ادب فارسی در ساحتی نو وجود دارد؛ چون در این مُلک، هم درد دین بوده و هست و هم تمنای پاسخ به ندای حقیقت. زبان فارسی در دوره‌های اصیل و مقدس خود همواره زبان توحید بوده و خواهد بود و در آینده نیز با ثمرات خود می‌تواند امکان شکوفایی معنوی و هم‌سخنی قوم ایرانی را با موحدان عالم برای تحقق امت واحده‌ی جهانی فراهم آورد.

حافظه‌ی تاریخی، لازمه‌ی خودشناسی تاریخی

اکنون این پرسش مطرح است که اگر بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مشکل تاریخی ما مشکل زبان و تفکر است، حل آن چگونه امکان‌پذیر خواهد بود؟ برای پاسخ به این پرسش باید اذعان داشت که در ساحت حکمت انسی، حقایقی چون تاریخ و زبان را فقط با خودآگاهی و دل‌آگاهی می‌توان درک کرد. این درک، ورای ادراک ظاهری پدیده‌ی پیروان ایدئولوژی‌های متزلزل و خودبنیاد عصر حاضر است. لذا در آینه‌ی این حکمت می‌توان مشاهده کرد که تاریخ کنونی ما بیش از هر دوران دیگری با تاریخ اقوام و ملل جهان پیوند دارد و این امر به خاطر اشاعه‌ی فرهنگ و تمدن غرب بر همه‌ی عالم و سلطه‌ی جهانی تکنیک و انحصارگری و ولایت قهری آن است. از سوی دیگر، هم فرهنگ و تمدن غرب در بحران است و هم اقوام غیر غربی را امکان بازگشت به گذشته و جریده رفتن نیست. به عبارت دیگر، حواله تاریخ آینده‌ی بشر گذر از ظلمات تاریخ غربی است. لازمه‌ی این امر، پرهیز و جدایی از همه‌ی غفلت‌های تاریخی گذشته و یکسره رفتن از باطل به سوی حق است. این امر، محتمل است و به اقتضای وقت، در تحقق آن تقدم و تأخری نخواهد بود. اما جهان در نیل به وضع موعود و سرمنزل مقصود، آستن حوادث بسیار است و توفیق وصول روحانی و معنوی به ساحت قدس از همین مُلکی که آینه‌ی ملکوت است، نصیب اقوامی خواهد شد که از اعنایت رحمانی و همت عالی برخوردار باشند و به تمنای حق در جهت محو موهوم قیام کنند. اینان گسالی هستند که قلبشان به روی تجلیات وجود باز بوده و همواره از فیوضات قدسی آن بهره‌مند خواهند بود. در این حال، تردیدی نیست که بسیاری از اقوام و امت‌های نامقدس در آشوب و تشویش طامه‌الکبری و فروپاشی‌های آخرالزمان تاریخ غرب، به خاطر گمراهی و سرگردانی دچار خسران و یا اضمحلال خواهند شد. پس برای ملت ما در وضعیت کنونی، مهم‌ترین امر، برخورداری از خودشناسی تاریخی است.

لازمه‌ی خودشناسی تاریخی نیز داشتن حافظه‌ی تاریخی است. نسیان و غفلت از حقیقت دور زمان و فرورفتن در مرداب اکنون‌زدگی، بزرگ‌ترین آفت برای یک جامعه‌ی دینی خواهد بود. عمق فرهنگ ما یک عمق دینی و حکمی است. فرهنگ ما فرهنگ انتظار است و قائم به قیام برای انقلاب و تحقق وجه موعود اسلام. در این طریق، امانات دینی و ودایع اصیل فرهنگی گذشته، بزرگ‌ترین پشتوانه‌ی ما

تدریجی حقیقت وجود است. تاریخ غرب، تاریخ مغرب حقیقت است. اساس تفکر خودبنیاد غرب که بر مابعدالطبیعه استوار است، با موجودبینی آغاز شده و با موجودبینی به انتها رسیده است. این تفکر تنها موجودات را دیده و پروای وجود نداشته است. لذا با گذشتن از مابعدالطبیعه و تخریب آن، عالمی دیگر برای آدمی دیگر متجلی می‌شود. چون عدم حجاب حضور است.

در آشوب این زمانه که از آن به طامه‌الکبری تعبیر می‌شود، به علت بسط تفکر غربی به سراسر کره‌ی ارض و سلطه‌ی آن بر فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر، این فرهنگ‌ها و تمدن‌ها به ماده‌ای برای صورت نوعی غرب تبدیل شده‌اند. در این میان، زبان‌ها بیش از هر چیز محجوب واقع گشته و یا مسخ و دچار فساد شده‌اند.

غرب‌زدگی و بحران زبان فارسی

بحران زبان، بحران تفکر است. این بحران بیش از هر زمان دیگری متوجه‌ی زبان فارسی است. اگر امروزه، زبان فارسی یکی از ده زبان زنده و مهم عالم است، جز این نبوده که برخی از بزرگ‌ترین آثار حکمی، عرفانی، علمی و هنری در حوزه‌ی آن به رشته‌ی تحریر درآمده و آن را غنی و پایدار ساخته است. اما بحران زبان فارسی، بحران انحطاط تفکر داخلی و سلطه‌ی تفکر خارجی است. تفکر خارجی، تفکر غرب‌زده است و مراد از غرب‌زدگی، غروب حقیقت در جان آدمی است. در چنین دورانی، زبان جز اشتغال به لفظ و حدیث نفس نیست. این وضع، حجاب حقیقت زبان فارسی نیز هست. لذا خودشناسی و خودآگاهی تاریخی ما در گروهی شناخت حقیقت زبان فارسی و تذکر آن است. چون بدون این امر، گذشتن از موانع موهوم و نیل به یک نوزایی فرهنگی امکان‌پذیر نخواهد بود. البته باید اذعان داشت که عمدتاً عصر حاضر اقتضای طرح کردن چنین موضوعی را دارد. چرا که همه‌ی هست و نیست ما در گرو زبان است و اگر حقیقت زبان بر ما پوشیده باشد، جز ظلمت و گمراهی نصیبمان نخواهد شد. شناخت زبان، شناخت راه است و راهی از تفکر خودبنیاد و غرب‌زده.

ذهن غرب‌زده، زبان را حادث به حدوث دهری می‌داند، در حالی که حکمای انسی ایران، آن را حادث به حدیث سرمدی می‌دانستند. اکنون نیز مشکل بزرگ همگانی ما در این امر خلاصه می‌شود که تجربه‌ی ما با زبان، تجربه‌ای وهمی، سطحی و غیر اصیل است. چنین تجربه‌ی مایه‌ی گمراهی و سرگردانی خواهد بود. کم‌اینکه حتی میراث اصیل زبان و ادب فارسی برای ما در موارد بسیار دستمایه‌ی سوء استفاده و سوء مصرف است. این میراث، منبعی برای تصرف نیست. بلکه منبعی نورانی است که با اتصال به زبان وحی قرآنی، چراغی فراراه ما تواند بود که راه را از چاه و حقیقت را از مجاز بازشناسیم.

زبان حکمت انسی ادب فارسی، بن‌بخش وجود ماست. این زبان، کلمات خود را به ما وام می‌دهد تا از آن بهره‌ی معنوی و روحانی بجوییم، با آن افاده‌ی معنا کنیم، موضع خود را در جهان بازشناسیم و آماده‌گر تحول در افق آینده‌ی تاریخ خود باشیم. عظمت زبان و حکمت معنوی گذشته‌ی ما مؤید این معناست که ما نیاز به یک خانه‌تکانی روحی و ذهنی داریم. موهومات گذشته و غرب‌زدگی

دو نگاه

زبان فارسی به عنوان یک زبان مقدس، ذاتاً زبان اجمال است تا تفصیل، زبان معناست تا مفهوم، زبان اشارت است تا عبارت، و زبان شعر است تا نثر

است. در این میان، هر چند استواری و استمرار فرهنگ و تمدن ایران اسلامی مدیون بنیان‌های عمیق دینی آن بوده و در این مُلک همواره امانات دینی و ودایع فرهنگی زنده بوده است، اما جریان انحطاط، نه تنها صورت مسخ شده‌ای از فرهنگ و سخن گذشته را پدید آورده، بلکه مانع از تحقق حقیقت اسلام تا مقطع تماس تاریخی ایرانیان با غرب مدرن شده است. در کنار این مشکل، مشکل بزرگ‌تری پدید آمده و آن همانا غرب‌زدگی است که حجاب اول را به مراتب ضخیم‌تر ساخته است. غرب‌زدگی در ایران با فقدان تفکر و تذکر و تقلید کورکورانه از مظاهر تمدنی آغاز شد و اصرار بر جدایی سیاست از دیانت نیز ضمیمه آن گشت. این امر با ظاهرینی و مجازپرستی فلسفه‌ی غرب، که آخرین مرتبه‌ی حجاب بر روی وجود است، زاییده‌ی غفلت و خود غفلت‌افزاست، و علاوه بر آن، حجاب هوشیاری و راهزن ذات حقیقی بشر نیز هست. در یکصد سال اخیر، مقلدان فرهنگ و تمدن غرب در ایران همواره از این نکته غافل بوده‌اند که ترقی جامعه‌ی مدرن، ترقی در افق زمان فانی است. چون در مدرنیسم بهبود زندگی مادی مطرح است و نه تعالی حیات معنوی.

در جستجوی حقیقت زبان

البته اکنون با تزلزل مدرنیسم و پیدایش عصر پست‌مدرن، بحران مدرنیسم و مرحله‌ی تمامیت یافتن آن آشکار گشته است. این امر زمینه را برای تحولات بعدی آماده می‌کند. پایان مدرنیسم با پایان فلسفه، اضمحلال و فروریزی ایدئولوژی‌های فلسفی، بحران فرهنگ و تمدن، سقوط اخلاقی بورژوازی، ستوه و استیصال بشر از اتوماسیون و سیطره‌ی تکنیک، استعمار و استثمار، ویرانی طبیعت کوهی ارض و آلودگی محیط زیست، مسابقات تسلیحاتی، جنگ‌های مخرب تکنولوژیکی، گسترش بی‌سابقه‌ی فساد و فحشا، تزلزل ارکان خانواده، سوء مصرف، استفاده‌ی گسترده از مواد مخدر، و مفاصل بسیار دیگر مشخص می‌شود. در چنین وضعیتی که ما وارث صورتی از انحطاط گذشته و غرب‌زدگی کنونی هستیم، خطر را بیش از هر زمان دیگری احساس می‌کنیم. در برابر این خطر نمی‌توان منفعل باقی ماند، با درد موروثی گذشته دمساز شد و یا در مسیر تقدیر غرب گام برداشت و در ذیل تاریخ غرب تغییر هویت داد. پس ما نیاز به راهی دیگر برای رسیدن به ساحتی دیگر داریم. در این میان، با نظر به امانات دینی و ودایع اصیل فرهنگی گذشته‌ی ما، هم راه ظاهر خواهد شد و هم راهنما. این امر ما را به تجربه‌ی دیگری با زبان و تفکر فرا می‌خواند. اهمیت زبان فارسی در آن است که در دوره‌ی اعتلای خود زبان حقیقت، زبان اهل راز و زبان اهل معنا بوده، و تحقیقا باز هم می‌تواند باشد. امکان آینده‌ی زبان فارسی، امکان تجدید تفکر اصیل در میان قوم ایرانی است.

هستند. این پشتوانه به ما کمک می‌کند تا در راه تفکر گام برداریم و در جهت انکشاف حقیقت اسلام پیش برویم. اما اگر اهل تفکر نباشیم، همین امانات دینی و ودایع فرهنگی گذشته را مصرف و سوء مصرف خواهیم کرد و در نتیجه راه تکامل و تعالی را به روی خود خواهیم بست. از سوی دیگر، پیوند ماهوی ما با فرهنگ و تمدن غرب محال است و ما در طریق موعود، هرگز نخواهیم توانست خیمه‌ی فرهنگ و تمدن خود را بر این خراب بزنیم، چون در فرهنگ غربی، دنیا اصالت دارد و آرمان‌های دنیوی شده، جایی برای دین باقی نمی‌گذارند.

برای دین باقی نمی‌گذارند. غفلت از مفاهیمی که اصول مسلم تفکر مابعدالطبیعه‌ی غرب را تشکیل می‌دهند، حاصل تزلزل زبان و انحطاط تفکر در نزد ماست. چون ما هر چه بیشتر اهل معنا و حکمت باشیم، بیشتر نیز می‌توانیم به باطن غرب رسوخ کرده و مقهور طواهر آن نشویم. اگر فرهنگ و تمدن اسلامی ایران در دوره‌ی مشروطه در اوج شکوفایی و تقدس معنوی خود بود، هرگز مقهور فرهنگ و تمدن غرب نمی‌شد و خسران‌ها و ضایعات یکصد سال اخیر این چنین امکان بروز نمی‌یافت و ما در تنگناها و بن‌بست‌ها و ظلمت‌های زمانی پرفتنه و آشوب نمی‌افتادیم. با این حال، در جهان کنونی، مقاومت فرهنگ و تمدن ایران اسلامی در برابر فرهنگ و تمدن غرب استثنایی و منحصر به فرد است و همین امر نقطه‌ی عطف و مایه‌ی امید تحول اصیل در افق آینده تواند بود. در این میان، تنها راهی که برای ما باقی می‌ماند، احیاء تفکر و نیل به یک نوزایی اصیل فرهنگی است. این امر نه به معنی بازگشت به گذشته است و نه

به معنی بازگشت به گذشته. چون به مصداق آنکه «در تجلی حق تکرار نیست» در نظر به اشیا حسنی، زبان و سخن نیز باید نوشود و آدمی از فیوضاتی بهره‌مند گردد که کاملاً از آن محروم و دچار مهجوری بوده است. در این ساحت، باید عقده از لسان انسان برداشته شده و چیزی چنان عظیم تحقق یابد که همواره در سر سویدای بنی آدم وجود داشته و خواهد داشت. در موقف کنونی، تمنای این نوزایی اصیل فرهنگی، حالتی از انتظار برانگیخته است. این حالت ما را به خودشناسی تاریخی و تحقق و تفحص بیشتر در کیفیت موجود زبان و ادب گذشته فرا می‌خواند.

حجاب اصلی زبان و ادب و تفکر ما انحطاط گذشته و غرب‌زدگی کنونی است. انحطاط گذشته حاصل سلطه‌ی سلاطین نابخرد نافرهیخته، آمیختن حقایق دینی اسلام با فلسفه‌ی یونانی، حملات بی‌امان بیابان‌گردان و حاکمیت آن‌ها بر ایران، بروز تفکر التقاطی و اختلاطی، ظهور جریان‌های انحرافی فرهنگی، تحزب، فرقه‌گرایی، زهد فروشی، ریاکاری، سفله‌پروری و ضعف ایمان و اخلاق عمومی است. این انحطاط از دوره‌ی مشروطه به بعد کاملاً آشکار گشته

دو نگاه

امروزه برای ما زبان فارسی، زبان امکان و محال است. باید به حقیقت این زبان که در ادب و حکمت آن انعکاس یافته، گوش بسپاریم تا دامنه‌ی این امکان و محال را کشف کنیم؛ امکان و محالی که هستی و نیستی ما را رقم می‌زند

باید بدانیم چگونه با آن مواجه شده و چگونه از آن بهره‌مند گردیم. فقط یک وارث خوب و شایسته می‌تواند از یک میراث خوب بهره بگیرد. اگر ما وارثان خوبی برای میراث زبان و ادب گذشته‌ی خود نباشیم، آن را فقط مصرف و سوء مصرف خواهیم کرد و نهایتاً خود نیز به ورشکستگی معنوی و فنا خواهیم رسید. وارث خوب بودن، لازمه‌اش خودآگاهی و دل‌آگاهی، درد دین داشتن، اهل تفکر بودن، حساس بودن در قبال جزء و کل امور، و بهره‌مندی از حافظه‌ی تاریخی است. اکنون، حکمت زبان و ادب گذشته‌ی ما، ما را بر سر دو راهی امکان و محال قرار داده است، تا کدام راه را انتخاب کرده و اهل چه طریقتی باشیم. برای ما وضع موعود، و راهی وضع موجود است و همچنان که تفکر، پرسش خلاف عادت است، وضع موعود در جهت خلاف وضع موجود است. اما به همین وضع موجود اگر توأم با خودآگاهی و دل‌آگاهی نظر شود، زمینه‌ای برای تحقق وضع موعود خواهد شد. این امر دلالت بر آن دارد که ما به مصداق «اول الفکر آخر العمل» در هر زمینه‌ای نیاز به تأمل داریم. در طول هزار و چهارصد سال گذشته، زبان و ادب ما سه دوره‌ی تحول و اعتلا و افول را طی کرده است و ما اکنون در متناهی دوره‌ی سوم آن یعنی مرحله‌ی افول قرار داریم. از سوی دیگر، ما بعد از صدرالمتألهین متفکر برجسته‌ای نداشته‌ایم و در طول دو قرن گذشته نیز که تماس ما با فرهنگ و تمدن جدید غرب آغاز شده، دوره‌ی بحرانی را پشت سر گذاشته‌ایم. همه‌ی خطاهای تاریخی ما نیز در طول دو قرن گذشته ناشی از آن بوده که نه کاملاً خود را شناخته‌ایم و نه غرب را و زبان ما در این مدت یک زبان نژاد و شکسته و بسته بوده است؛ چون در آن هم تکلف و تصنع و ابتذال و فضل‌فروشی غلبه داشته و هم ترجمه‌ی عمدتاً نارسای مفاهیم ادبی و فلسفی دوره‌ی جدید غرب. لذا باید موقعیت و وضعیت کنونی تاریخی خود را درک کنیم تا بتوانیم رهسپار وضع موعود گردیم؛ یعنی آمادگی ورود به ساحت فکر نو و سخن نو شده و از مرتبه‌ی حصول به مرتبه‌ی حضور متحول شویم. برای این مسیر و طریقت نیاز به توشه‌ای داریم که همان میراث معنوی گذشته‌ی ماست.

زبان آینده، زبان گذشته نخواهد بود، اما با آن نسبتی حکمی خواهد داشت. خلاصه آنکه، درک حکمت زبان و ادب فارسی و تقدیر تاریخی آن به عنوان پشتوانه‌ی کنونی قوم ایرانی، چندان آسان نیست. بلکه نیاز به خانه‌تکانی روحی و ذهنی و شناخت غرب‌زدگی، یعنی نوعی انقلاب درونی و بیرونی دارد. در غیر این صورت، بخت خواب‌آلود ما بیدار نخواهد شد و در این خواب‌زدگی، «خفته را خفته کی کند بیدار». هستی زبان از برای آن است که زبان هستی باشد و چون چنین باشد، انسان نیز مظهر اسماء حسنی خواهد بود. ■

اما تا زمانی که حقیقت زبان بر ما پوشیده باشد، امکان شروع تفکر اصیل نیز منتفی بوده و ما به نقطه‌ی عطف تحولات خود نخواهیم رسید. تفکر نیست‌انگار و خود بنیاد عصر حاضر حجاب زبان و حجاب حقیقت آن است. اما بازگشت به معارف دینی و خلوت‌کردن و مأنوس‌شدن با ساحت معنوی متفکران گذشته، تا حدود زیادی ماهیت زبان را بر ما آشکار می‌سازد.

آینده‌ی انقلاب و امکان و محال زبان فارسی

در هر یک از ادوار تاریخ، ادب خاصی حاکمیت می‌یابد که واجد خصوصیات معنوی و ماهوی همان دوره است. در چهارده قرن گذشته‌ی تاریخ اسلامی ایران، ادب اسلامی بر این سرزمین حاکم بوده و تفکر در ذیل و پرتو حقیقت قرآنی بسط یافته است. زبان و ادب فارسی بهره‌مند از زبان قرآن و حکمت اسلام است و در ذات خود زبان سر سوزدای بشر برای رسیدن به لقاء خداوند از سر حضور است. امروزه برای ما زبان فارسی، زبان امکان و محال است. باید به حقیقت این زبان که در ادب و حکمت آن انعکاس یافته، گوش بسپاریم تا دامنه‌ی این امکان و محال را کشف کنیم؛ امکان و محالی که هستی و نیستی ما را رقم می‌زند.

در این میان، کسی که حقیقت را از مجاز باز نشناسد، به جای امکان به محال روی می‌آورد و در بن بست شکست، زبان را مایه‌ی سوء تفاهم‌ها قلمداد می‌کند.

اکنون وضعیت تاریخی ما و دور شتاب‌آلود و معاش طلب آن‌چنان است که از ظن خود به زبان می‌نگریم. و این عجیب نیست. چون در دورانی که باب تفکر بسته باشد، توهم جای تفکر را می‌گیرد. تردید نیست که اگر با زبان و ادب فارسی با توهم مواجه شویم، به دیوار محال خواهیم رسید. در حالی که با تفکر، ساحت امکان فراروی ما خواهد بود. پس گشایش ساحت تفکر، گشایش ساحت زبان است. زبان امری اختیاری نیست. این آیت، خارج از تفکر خودبنیاد بشر است. انسان می‌تواند زبان را آلوده ساخته و به صورت مسخ شده درآورد و آن را وسیله‌ی بیان نفسانیات و اغراض خود قرار دهد و در عالم مفهوم‌بافی و لفاظی و ژاژخایی، امور خود را به بدبینی و سوء تفاهم و قیل و قال بگذارد. در چنین وضعیتی، انسان خانه‌ی وجود، محمل و قرارگاه خود را از دست می‌دهد و در معرض اضمحلال و فنا قرار می‌گیرد؛ و این همان چیزی است که بشر امروز با آن روبه‌روست؛ چون هیچ زمانی مانند امروز زبان دچار فساد نشده بوده است، و به تبع آن، بحران‌های زندگی و فرهنگ و تمدن بشر نیز نسبت به گذشته بی‌سابقه است، تا جایی که انسان در تنگنای عقل معاش و مخاطره و گرداب بحران‌ها به ستوه و استیصال رسیده و این‌ها همه، مقدمه‌ی فرج بعد از شدت است. در این میان، زبان و ادب فارسی برای ما گنج شایگانی است که



دو نگاه

فرهنگ ما فرهنگ انتظار است و قائم به قیام برای انقلاب و تحقق وجه موعود اسلام. در این طریق، امانات دینی و ودایع اصیل فرهنگی گذشته، بزرگ‌ترین پشتوانه ما هستند. این پشتوانه به ما کمک می‌کند تا در راه تفکر گام برداریم و در جهت انکشاف حقیقت اسلام پیش برویم